

رحیم معینی کرمانشاهی:



عجب صببری خدا دارد!

عجب صببری خدا دارد!
اگر من جای او بودم،
همان یک لحظه اول،
که اول ظلم را می‌دیدم از مخلوق بی‌وجدان،
جهان را با همه زیبایی و زشتی
به روی یکدگر ویرانه می‌کردم.

عجب صببری خدا دارد!
اگر من جای او بودم،
که می‌دیدم یکی عریان و لرزان،
دیگری پوشیده از صد جامه رنگین،
زمین و آسمان را،

واژگون مستانه می‌کردم.

عجب صبری خدا دارد!
اگر من جای او بودم،
برای خاطر تنها یکی مجنون صحراگرد بی‌سامان،
هزاران لیلی ناز آفرین را کو به کو،
آواره و دیوانه می‌کردم.

عجب صبری خدا دارد.
اگر من جای او بودم،
که در همسایه صدها گرسنه،
چند بز می‌گرم عیش و نوش می‌دیدم،
نخستین نعره مستانه را خاموش آندم،
بر لب پیمان‌ه می‌کردم.

عجب صبری خدا دارد.
اگر من جای او بودم،
نه طاعت می‌پذیرفتم،
نه گوش از بهر استغفار این بیدادگرها تیز کرده،
پاره‌پاره از کف زاهدنمایان،
تسبیح صد دانه می‌کردم.

عجب صبری خدا دارد.
اگر من جای او بودم،
به گرد شمع سوزان دل عشاق سرگردان،
سراپای وجود بی‌وفا معشوق را،
پروانه می‌کردم.
که می‌دیدم مشوش عارف و
آهی ز برق فتنه این علم عالم‌سوز دم‌کش،
به جز اندیشه عشق و وفا معدوم هر فکری

در این دریای پُرافسانه می‌کردم.

عجب صبوری خدا دارد.
اگر من جای او بودم،
به عرش کبریائی،
با همه صبر خدائی،
تا که می‌دیدم عزیز نابهجائی ناز،
برگی ناروا گردیده خواهی می‌فروشد.
گردش این چرخ را وارونه
بی‌صبرانه می‌کردم.

عجب صبوری خدا دارد.
چرا من جای او باشم.
همین بهتر که او خود جای خود بنشیند و
تاب تماشای تمام زشتکاری‌های این مخلوق را دارد.
وگرنه من به جای او چه بودم.
یک نفس کی عادلانه
سازشی با جاهل و فرزانه می‌کردم.

عجب صبوری خدا دارد.
عجب صبوری خدا دارد!



تهیه و تنظیم از سایت ریشه‌ها
www.nadersani.net